

نقد و ارزیابی نظریه نظام جهانی: موافقان و منتقدان

دکتر احمد ساعی*

چکیده

پیش فرض اصلی دیدگاه نظام جهانی این است که جهان جدید از یک اقتصاد جهانی سرمایه‌داری تشکیل شده و دولت‌های ملی بخش‌هایی از یک کل هستند و برای فهم تعارض‌های طبقاتی داخلی و نزاع‌های سیاسی دولت خاص باید اقتصاد جهانی شناخته شود. بدین ترتیب است که والرشتاین، این سوال تحقیقی را پیش روی خود قرار می‌دهد که تاثیرات اقتصاد جهانی از قرن شانزدهم بر توسعه مرکز، پیرامون و غیرپیرامون چگونه بوده است؟ این دیدگاه با گشایش یک مسیر جدید تحقیقاتی برای طرفداران آن سهم شایسته‌ای در ادبیات توسعه ایفا نموده است. با این وجود از اواسط دهه ۱۹۷۰ به تدریج گروهی از منتقدین همچون «موریس زایتلین»، «چارلز تیلی»، «ثدا اسکاچپل» و...، دیدگاه نظام جهانی را به ارائه یک مفهوم سخت و شیء گونه از نظام جهانی و غفلت از موارد خاص توسعه و برجسته نمودن تحلیل اقشار اجتماعی در مقابل تحلیل‌های طبقاتی، متهم ساخته‌اند که به برخی از آن‌ها توسط والرشتاین پاسخ داده شده است. در نوشتار حاضر تلاش شده است ضمن نقد و ارزیابی نظریه نظام جهانی به بررسی دیدگاه موافقان و منتقدان این نظریه پرداخته شود.

کلید واژه‌ها

ساختار نظام جهانی، جوامع مرکز، جوامع پیرامونی، جوامع نیمه پیرامونی، ساختارهای طبقاتی

*دانشیار علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی واحد علوم تحقیقات

مقدمه

نظریه نظام جهانی در اوایل دهه ۱۹۷۰ توسط ایمانوئل والر شتاین^۱ استاد ممتاز جامعه‌شناسی در دانشگاه دولتی نیویورک با هدف تبیین خاستگاه‌های سرمایه‌داری، انقلاب صنعتی و ارتباط پیچیده، مبهم و متقابل جهان اول، دوم و سوم ارائه شد. این نظریه در زمره نظریات چرخه استیلا^۲ به‌شمار می‌رود و نسبت به رویدادهای جهان دیدگاهی کلان‌نگر دارد. زمانی که نظریه وابستگی در دهه ۱۹۷۰ با تأکید بیش از حد بر تأثیر عوامل خارجی در عقب‌ماندگی و توسعه نیافتگی کشورهای جهان سوم ارائه شد و در همان حال از سوی اندیشمندی که، به عکس، بر عوامل داخلی تأکید بیشتری داشتند مورد نقد قرار گرفت، در نهایت این نظریه در محافل علمی مورد تردید واقع شد.

نظریه وابستگی، صرف وجود رابطه میان کشورهای متروپل و پیرامون را منشأ فقر و عامل عقب‌ماندگی کشورهای جهان سوم می‌دانست، اما چون صحت و واقعیت آن مورد تردید قرار گرفته بود، طرفداران این دیدگاه تلاش کردند تا در اوایل دهه ۱۹۸۰ اندیشه‌های جدیدی را در قالب نظریه نظام جهانی ارائه دهند. البته این رویکرد جدید با نظریه قدیم، در برخی آراء و مبانی اشتراک دارد.

نظریه پردازان عمده این حوزه فکری، آندره گوندر فرانک^۳، ایمانوئل والر شتاین و سمیر امین^۴ هستند که در این نوشتار تنها نظریه والر شتاین مورد بررسی قرار می‌گیرد.

به زعم بسیاری ایمانوئل والر شتاین اصلی‌ترین و مهم‌ترین صاحب‌نظر دیدگاه نظام جهانی است. وی در سال ۱۹۳۰ میلادی در آمریکا به دنیا آمد، دکترای خود را در رشته جامعه‌شناسی از «دانشگاه کلمبیا» اخذ کرد و در دانشگاه‌های «کلمبیا» «مک‌گیل» و «دانشگاه دولتی نیویورک» به تدریس پرداخت. ابتدا به دلیل پژوهش‌هایش در مورد آفریقا مشهور شد و پس از

1- Andre Gunder Frank

۲- نظریه‌های چرخه‌ای استیلا ضمن تبیین انواع استیلا، پیامدهای استیلا را مد نظر قرار می‌دهد. با آشکار شدن ناتوانی نظریه‌های «امپریالیسم» و «وابستگی»، گروهی از نظریه پردازانی که به پویای نظام بین‌المللی معاصر نقادانه می‌نگریستند، نظریه جدیدی را به نام استیلا ارائه دادند. محورهای اصلی مارکسیسم، الهام بخش قسمت اعظمی از این نظریه‌ها بود اما به نظر متفکران این تئوری، مارکسیسم برای تبیین پویای بین‌المللی کافی نیست.

3- Immanuel Wallerstein

4- Samir Amin

آن نیز توجه وی به تحلیل تاریخ پیدایش و تکامل نظام جهانی سرمایه‌داری جلب شد (ساعی، ۱۳۸۴: ۱۸۷).

گفتار اول: والرش‌تاین و نظریه پردازی در باب نظام جهانی

والرش‌تاین در خلال مراحل اولیه تدوین دیدگاه نظام جهانی به شدت تحت تأثیر ادبیات نئومارکسیستی در زمینه توسعه قرار داشت. وی ضمن درج بسیاری از مفاهیم مکتب وابستگی همچون مبادله نابرابر، روابط استعماری - استثماری مرکز و پیرامون و بازار جهانی در دیدگاه نظام جهانی خود، بسیاری از اصول و عقاید مکتب وابستگی را تأیید می‌نمود از جمله این نظر که « اشکال تولید فئودالی به عنوان وجه ممیزه بخش عمده تاریخ آمریکا، حاصل تداوم دوران گذشته نبوده، بلکه بیشتر محصول روابط آمریکای لاتین با جهان مرکز در مقاطع خاص تاریخی بوده است» (ساعی، ۱۳۸۴: ۱۸۷).

در واقع والرش‌تاین مفاهیم ساخته و پرداخته آندره گوندرفرانک، دوس سانتوس^۱ و سمیرامین را نیز از این حیث که همگی دارای یک جهت‌گیری انتقادی دو گانه - هم نسبت به مکتب نوسازی و هم نسبت به دیدگاه توسعه‌گرای مارکسیستی می‌باشند، به‌عنوان بخشی از دیدگاه نظام جهانی خود پذیرفته است.

با این وجود، به نظر می‌رسد که والرش‌تاین طی مراحل بعدی کار خود یعنی در جریان توسعه و تدوین کامل دیدگاه نظام جهانی پا را از دایره مکتب نئومارکسیستی وابستگی فراتر نهاده است. در این فرایند عمدتاً تحت تأثیر اندیشه‌های مورخ فرانسوی «فرناندبرودل»^۲ و روش‌شناسی وی قرار داشت. برودل همکار مکتب فرانسوی «آنالز» یا «سالگشت»^۳ بود و به دلیل انتشار «کتاب تمدن مادی، اقتصاد سرمایه‌داری» که به بررسی تاریخ جهان از قرن پانزدهم تا نوزدهم می‌پردازد، شهرت فراوانی یافته بود (سو، ۱۳۸۶: ۲۱۱).

در بینگهامتون^۴، والرش‌تاین مرکز «فرناندبرودل» را برای مطالعه نظام‌های اقتصادی، تاریخی و تمدن‌ها تأسیس کرد و همین‌طور نشریه «مانتلی ریویو»^۵ را نیز در سال ۱۹۷۷ منتشر کرد و

1- Dos Santos
2- Fernand Braudel
3- French Annals School
4- Binghamton
5- Monthly Review

یکی از اولین شماره‌های آن را به بررسی تأثیرات مکتب فرانسوی «سالگشت» بر علوم اجتماعی اختصاص داد (سو، ۱۳۸۶: ۲۱۱). مکتب «سالنامه» یا «آنالز» خود به عنوان یک واکنش اعتراضی در مقابل تخصصی شدن افراطی و بیش از اندازه رشته‌های علوم اجتماعی در حوزه‌های رسمی دانشگاهی به وجود آمد. این مکتب بواسطه کارها و فعالیت‌های علمی «فرناند برودل» رهبر علمی و اصلی خود، به طرح مباحث زیر اقدام نموده است:

در درجه اول هدف برودل این امر بود که به تدوین، توسعه و تکمیل تاریخ «تام» یا به بیانی شفاف‌تر تاریخ «جهان‌شمول» اقدام نماید (چیلکوت، ۱۳۷۵: ۱۳۰). برودل سپس به دنبال این بود که از طریق اصرار و تأکید بر «دوره‌های بلندمدت» به ایجاد سنتزی میان تاریخ و علوم اجتماعی دست زند.

همچنین برودل نقش مهمی در تغییر مرکز ثقل گفتمان تاریخی از تاریخ دوره‌ها به تاریخ موضوعی یا تاریخ معطوف به حل مشکلات ایفا نمود. چنانکه والرشتاین نیز خاطر نشان می‌سازد، وجه مشخصه کار برودل، «علاقه وی به طرح پرسش‌های «کلان» بود: پرسش‌هایی چون، سرمایه‌داری چیست؟ اروپا چگونه توانست به یک قدرت برتر جهانی تبدیل شود و ...».

تلاش‌ها و فعالیت‌های علمی - تحقیقاتی فرناندبرودل در قالب مکتب «سالنامه» برای دستیابی به «تاریخ جامع‌نگر» «دوره‌های بلندمدت» و «طرح پرسش‌های کلان» زیربنای مناسبی برای والرشتاین فراهم نمود تا بتواند دیدگاه نظام جهانی خود را بر آن مستقر سازد. والرشتاین تحت تأثیر فرناندبرودل بر این اعتقاد داشت که تاریخ و علوم اجتماعی امر واحدی هستند، یعنی یک علم وجود دارد و آن هم علم اجتماعی تاریخی است.

والرشتاین همچنین در مقدمه کتاب «نظم نوین جهانی (جلد اول)» به تشریح تأثیر تأثیرپذیری خود از کارل مارکس^۱ و ماکس وبر^۲ می‌پردازد. به نظر والرشتاین هم کارل مارکس و هم ماکس وبر معتقدند که یک نظام اقتصاد جهانی سرمایه‌داری واحد وجود دارد و لذا او این مفهوم را از این دو به عاریت می‌گیرد. مفاهیم سرمایه، روابط و مناسبات تولید و انباشت سرمایه در حرکت تاریخ را از مارکسیسم اخذ کرده است (ساعی، ۱۳۸۴: ۱۹۱).

1- Karl Marx

2- Max Weber

□ یکی دیگر از متفکرانی که والرشتاین به نوعی از او تأثیر پذیرفته است «کارل پولانی» است. رویکردهای والرشتاین مانند تمایز بین تجارت و بازار که موجب سازماندهی تقسیم کار می‌گردد، روابط پیچیده درون دولت‌ها و سازمان‌های سرمایه‌داری، عواقب تسلط بازار بر شیوه‌های زندگی و در نهایت چرخش تاریخی بین بازار آزاد و مقاومت در برابر پیامدهای مخرب آن، بسیار شبیه به طرز تفکر کارل پولانی است (Wallerstein, 1989: 18). والرشتاین به مسأله‌گذار از فنودالیسم به سرمایه‌داری نیز علاقه بخصوصی داشت و پس از مطالعه دیدگاه‌های گوناگون در این زمینه ترجیح داد که از نظریات آندره گوندرفرانک و پل سوئیزی حمایت کند؛ با وجود اینکه این دو را پیروان صدیقی برای مارکس به حساب نمی‌آورد، اما به نظر وی این دو به درک آن چیزی که واقعاً رخ داده بود، دست یافته بودند» (از کیا، ۱۳۸۰: ۱۵۸).

والرشتاین در مقالات اولیه خود مفاهیم کلیدی را که در مطالعه نظام جهانی سرمایه‌داری بکار می‌روند، مطرح کرده است. از نظر وی نظام جهانی عبارت از «نظامی است که در آن تقسیم کار واحد و نظام‌های فرهنگی متعدد وجود دارد» (ساعی، ۱۳۸۴: ۱۹۲). به بیانی دیگر نظام جهانی یک نظام اجتماعی است که مرزها، ساختارها، گروه‌های عضو، قواعد مشروعیت و پیوستگی‌های خاص خود را دارد و همه این اجزاء از طریق تقسیم کار و با استفاده از مکانیزم بازار به نحوی به یکدیگر متصل می‌شوند.

گفتار دوم: ساختار نظام جهانی و فرایندهای آن

از نظر والرشتاین دو نوع نظام جهانی را می‌توان در طول تاریخ شناسایی کرد: امپراطوری‌های جهانی یا تمدن‌های بزرگ قبل از دوران جدید مانند تمدن‌های چین، مصر و روم و دیگر نظام‌های اقتصادی جهانی متشکل از کشورهای ملی حاکم و شبکه مستعمرات آن‌ها نظیر بریتانیای کبیر و فرانسه.

والرشتاین با مطالعه تجربی تاریخی اروپا، سه حوزه مختلف را در آن شناسایی کرد: نخستین آنها منطقه مرکزی واقع در شمال غربی اروپا بود که در آن تولید کشاورزی با نیروی کار بسیار ماهرانه انجام می‌گرفت؛ منطقه پیرامونی در اروپای شرقی که در نیم‌کره غربی قرار داشت... که

با صدور غلات، پنبه، نیشکر و غیره با استفاده از نیروی کار اجباری یا بردگان از دیگر مناطق متمایز می‌شد و بالاخره منطقه نیمه پیرامونی در اروپای مدیترانه‌ای که با سیستم مزارع کشاورزی اداره می‌شد (ساعی، ۱۳۸۴: ۱۹۲).

بدین ترتیب مرکز، نیمه پیرامون (نیمه حاشیه) و پیرامون (حاشیه) نمایانگر سه راه مختلف توسعه ملی در اروپای قرن شانزدهم بودند.

در این نظام، برخی مناطق وابسته به مناطق دیگر شدند چنانکه مثلاً کشورهای مرکز تحت نظام پادشاهی مطلقه و بروکراسی پدرسالار دولتی قدرت گرفتند در حالی که در پیرامون اساساً دولت نیرومندی وجود نداشت (چیلکوت، ۱۳۷۵: ۱۳۰).

والرشتاین همچنین سعی نمود سه عنصر مربوط به شکل‌گیری طبقات را نیز درون این سه حوزه بررسی و تحلیل نماید. این عناصر عبارتند از: بازار واحد، ساختارهای دولتی که موجب انحراف بازار سرمایه‌داری می‌شوند و تصاحب کار مازاد (ساعی، ۱۳۸۴: ۱۹۲).

همه این موضوعات در کتاب چند جلدی وی در مور نظام جدید جهانی مورد بحث قرار گرفته است (چیلکوت، ۱۳۷۵: ۱۳۰). این اثر مواردی چون کشاورزی سرمایه‌داری و خاستگاه‌های اقتصاد اروپا را در قرن شانزدهم در کانون توجه خود قرار می‌دهد و سپس به مرکانتیلیسم و همبستگی اروپا در قرن هفدهم و اوایل قرن هجدهم می‌پردازد.

والرشتاین در این اثر به بررسی اضمحلال فئودالیسم، پیدایش دیوانسالاری‌های متمرکز دولتی و سازمان اجتماعی کشاورزی پرداخته است. اعتقاد وی بر این است که تجلی بحران فئودالیسم را می‌توان در برخورد گرایش‌های سکولار، بحران فوری دورانی و افول شرایط اقلیمی مشاهده نمود که حاصل آن شکل‌گیری اقتصاد جهانی سرمایه‌داری به عنوان شیوه جدید تصاحب مازاد بود (Wallerstein, 1989: 32).

ملزومات این توسعه عبارت بود از: گسترش در مرزهای جغرافیایی اروپا، هدایت و کنترل محصولات مختلف تولیدی در مناطق گوناگون و نیز تشکیل دستگاه‌های دولتی نیرومند. بدین ترتیب وی به جمع‌بندی مباحث خود می‌پردازد:

از سال ۱۴۵۰ میلادی، صحنه برای خلق اقتصاد جهانی سرمایه‌داری در اروپا آماده شده بود، این سیستم بر پایه دو سازمان اصلی قرار داشت که اولی تقسیم کار در سطح جهانی و دیگری وجود دستگاه‌های دیوانسالاری دولتی در برخی نقاط خاص بود (Ibid:37).

به نظر والرشتاین نظام جهانی از قرن شانزدهم میلادی با پیدایش سرمایه‌داری و روابط تولیدی خاص به وجود آمده است. پدید آمدن نظام تولید همگانی و طبقه کارگر و نیز انباشت بی‌وقفه سرمایه در اروپا موجب شد که اقتصاد اروپا به تدریج در جهان گسترش یابد. تجارت، صنعتگران و سرمایه‌داران اروپا به علت افزایش توان و نیاز اقتصادی‌شان بقیه جهان را به نظام جهانی خود ملحق کردند (Ibid:63).

رقابت آن‌ها همراه با انباشت بیشتر سرمایه، بازار داخلی را اشباع و نیاز به گسترش را بیشتر کرد. بحران‌های متعدد رکود و اضافه تولید در اروپا انگیزه سرمایه‌داران را برای جهانی کردن سرمایه و اقتصاد خود دو چندان می‌کرد.

این فرایند به پیدایش نظام واحد جهانی منجر شد که در حقیقت حاصل جهانی شدن سرمایه‌داری اروپایی است.

در این نظام واحد جهانی همه چیز با هم مرتبط است. بر این اساس دیگر نمی‌توان از وجود اقتصادی فئودالی یا سوسیالیستی در دنیای امروز سخن گفت، زیرا تنها یک نظام سرمایه‌داری در جهان امروز حاکم است.

نظام جهانی، نظام اجتماعی واحدی است و هر جامعه بخشی از یک ساختار کلی را تشکیل می‌دهد. این نظام سرمایه‌داری در درون خود به سه بخش مختلف اما مرتبط تقسیم می‌شود:

الف) جوامع مرکز

این جوامع از نظر تاریخی به پیشرفته‌ترین فعالیت‌های اقتصادی نظیر بانکداری، تولید صنعتی، کشاورزی پیشرفته فنی و کشتی‌سازی اشتغال داشته‌اند. این فعالیت‌ها زیرساخت‌های عمده اقتصادی آنها را تشکیل می‌دهد. این دسته از کشورها کالاهایی را تولید می‌کنند که مستلزم بکارگیری فناوری پیچیده و شیوه‌های مکانیزه و «سرمایه‌بر» است. دولت‌های مرکز، قدرتمندترین و سازمان‌یافته‌ترین دولت‌ها هستند. به نظر والرشتاین در بخش اعظم تاریخ نظام جهانی (یعنی تا قرن نوزدهم) مرکز شامل تعداد اندکی از دولت‌های اروپای غربی بود، اما در قرن بیستم ابتدا ایالات متحده و سپس ژاپن به مرکز پیوستند.

ویژگی‌های عمده جوامع مرکزی عبارتند از:

وجود نظام بانکی قدرتمند و تخصص در تولید انبوه صنعتی و دارا بودن فناوری پیشرفته و سرمایه فراوان و متمرکز؛

۲. دارا بودن یک طبقه قدرتمند سرمایه دار و در عین حال، انبوه فراوانی از طبقات کارگری و مزدگیر؛

۳. وجود دولت هایی که از نظر ساختار داخلی و نیروی خارجی دارای قدرت بسیار هستند؛

۴. تأثیرگذاری فراوان و مستمر بر دیگر مناطق جهان و دخالت در امور سیاسی - اقتصادی دیگر مناطق (سلیمی، ۱۳۷۵: ۹۳-۹۲).

این دولت ها و جوامع دارای دو کارکرد مهم در حفظ ساختار نظام نوین جهانی هستند: نخست اینکه، برخی از دولت های مرکز نقش مرکزی مسلط «هژمونیک» را در نظام بین المللی بازی می کنند.

دوم اینکه، دولت های مرکزی قدرت های نظامی عمده ای در نظام بوده و از زور برای منضبط کردن دولت هایی که قواعد بازی را رعایت نمی کنند استفاده می کنند.

ب) جوامع پیرامونی یا حاشیه ای

نظرگاه والرثین در مورد حاشیه به دیدگاه نظریه وابستگی بسیار نزدیک است؛ یعنی به نظر هر دو دیدگاه مناطق حاشیه نشین نقش تولید مواد خام برای صنایع دیگر را بر عهده دارند. دولت های آن بسیار ضعیف اند و توانایی حفظ خود در صحنه بین المللی را ندارند. والرثین مناطق حاشیه ای را این گونه تعریف می نماید: «حاشیه یک اقتصاد جهانی آن بخش جغرافیایی است که در آن تولید اساساً شامل کالاهای درجه پایینی (یعنی کالاهایی که کار کردن بر آن ها کمتر سودآور است) می باشد، ولی بخش جداناپذیر از نظام سراسری تقسیم کار می باشد؛ زیرا کالاهای تولیدی آن برای کاربردهای روزانه ضروری هستند» (هابدن، ۱۳۷۹: ۲۳۲).

وی واژه «دولت» را برای مناطق حاشیه اساساً به کار نمی برد؛ زیرا معتقد است در بسیاری از مناطق پیرامونی ضعف فراوان حکومت ها باعث شده که ویژگی های یک دولت را از دست بدهند.

ویژگی های عمده جوامع پیرامونی را می توان در چند جمله خلاصه نمود:

بخش اعظم کشورهای آسیایی، آفریقایی و آمریکای لاتین در این دسته قرار دارند.

مهمترین ویژگی های کشورهای پیرامونی عبارتند از:

۱- کشاورزی و خدمات متکی بر تولید مواد خام و کشاورزی؛

۲- نبود نظام قدرتمند صنعتی - بانکی؛

۳- نبود سرمایه متشکل؛

۴- وجود طبقه سرمایه‌دار ضعیف همراه با خیل عظیم دهقانان و کارگران فقیر شهری؛

۵- ضعف دولت چه از نظر ساختار داخلی و چه از نظر قدرت خارجی؛

۶- تأثیر پذیری از مرکز (سلیمی، ۱۳۷۵: ۹۳).

ج) جوامع نیمه پیرامونی یا نیمه حاشیه‌ای

متشکل از کشورهایی است که پاره‌ای از فعالیت‌های اقتصادی آن‌ها شبیه فعالیت‌های اقتصادی مرکز و پاره‌ای دیگر به فعالیت‌های اقتصادی پیرامون شباهت دارد. دستگاه‌های دولت نیمه پیرامونی (نیمه حاشیه‌ای) در برابر نفوذ دولت‌های مرکز استقلال بیشتری از دولت‌های پیرامونی (حاشیه‌ای) دارند.

این دسته از کشورها به‌عنوان واسطه بین مرکز و پیرامون، نقش مهمی در نظام جهانی ایفا می‌کنند. کشورهایی نظیر آرژانتین و برزیل در این دسته قرار دارند.

به نظر والرشتاین جوامع نیمه پیرامونی یا نیمه حاشیه‌ای دارای ترکیبی از ویژگی‌های جوامع مرکز و پیرامون هستند. جوامع عمدتاً کشورهای در حال توسعه یا کشورهای صنعتی در حال سقوط هستند که در نظام تولید خود هم صنعت و هم کشاورزی دارند؛ اما هیچ یک از آن‌ها به قوت صنعت و کشاورزی در مرکز و ناتوانی این بخش‌ها در مناطق پیرامون نیست.

طبقه سرمایه‌دار آن‌ها گرچه به قدرتمندی کشورهای مرکز نیست اما دچار ضعف مفرط و ساختاری بورژوازی جوامع پیرامونی نیز نمی‌باشد. این امر در مورد ساخت و قدرت دولت و میزان تأثیرپذیری این جوامع از مرکز نیز مصداق دارد.

در حقیقت جوامع نیمه پیرامونی نقش پل ارتباطی تعدیل‌کننده نظام جهانی را به عهده دارند و در بسیاری از موارد به‌عنوان عامل انتقال سرمایه و کالا بین مرکز و پیرامون عمل می‌کنند، یا به تولید کالایی که مورد نیاز نظام جهانی است اما به انباشت سریع سرمایه منجر نمی‌شود، می‌پردازند.

در واقع این نوع جوامع از رویارویی مستقیم مرکز و پیرامون و تقسیم نظام جهانی به دو

قطب کاملاً ضعیف و قوی جلوگیری می‌کنند (ساعی، ۱۳۸۴: ۱۹۶).

به نظر والرشتاین به دلیل وجود پیوند میان بخش‌های مختلف نظام سرمایه‌داری جهانی توسعه و انباشت سرمایه در مرکز دقیقاً با توسعه نیافتگی و عدم پیدایش سرمایه کلان و نظام تولید پیشرفته در پیرامون مرتبط است.

این بخش‌ها کاملاً بر هم اثر می‌گذارند؛ البته این امر به معنی خارجی دانستن علت توسعه نیافتگی جوامع پیرامون نیست.

در نظریه والرشتاین گرچه همه جوامع ناگزیر در نظام اقتصادی، اجتماعی، سیاسی اروپایی و یا به عبارت در نظام سرمایه‌داری متجلی شده‌اند اما دارای سرنوشتی محتوم ولایت‌نیر نیستند. هر یک از این جوامع (مرکز، نیمه پیرامون و پیرامون) ممکن است در طول به منزلت‌های فراتر یا فروتری تغییر مرتبت دهند، اما این تغییر مرتبت‌ها و جایگاه‌ها به معنی تغییر در نظام سرمایه‌داری نیست.

این تغییر مرتبت به خاطر رقابت شدیدی است که بین جوامع تابع نظام جهانی سرمایه‌داری وجود دارد. البته این تغییر منزلت و جایگاه نیازمند وجود دو دسته از عوامل است؛ اول منابع ذخیره‌ای و دوم استراتژی‌های مناسب کسب فرصت‌های جدید اقتصادی برای صعود، دولت‌ها باید به موقعیتی نایل آیند که بتوانند از فشار اقتصاد جهانی تا حدی رهایی یابند. وجود صنایع مناسب و قدرت سرمایه‌گذاری در سهولت دستیابی به این منزلت نقش بسیار مهمی ایفا می‌کند (سلیمی، ۱۳۷۵: ۹۳). به این ترتیب جوامع توسعه نیافته می‌توانند کوشش‌هایی در جهت تغییر جایگاه خود داشته باشند و البته این تغییر در نظریه نظام جهانی بسیار محدود است.

الرشتاین در یکی دیگر از آثار خود متذکر می‌شود که مسأله‌ای به نام «توسعه ملی» در نظام جهانی وجود ندارد و توسعه فقط در قالب نظام جهانی مدرن مفهوم پیدا می‌کند. وی در این باره متذکر می‌شود که «بنیادی‌ترین خطای علوم اجتماعی غیرتاریخی این است که به تجسم و شکل‌گیری بخشی از کلیت واقعی نظام جهانی به نام «واحد‌های ملی» روی می‌آورند و سپس به مقایسه این ساختارهای تجسم یافته با یکدیگر می‌پردازند» (ساعی، ۱۳۸۴: ۱۹۷). در عوض وی تأکید می‌کند که نظام جهانی واقعی «تنها به‌عنوان واحدی، با یک تقسیم کار منفرد، همراه با نظام‌های فرهنگی متعدد» است.

با تعبیر فوق، والرشتاین با تلفیق یافته‌های مارکسیسم با کارکردگرایی ساختاری، به نوعی تفسیر حاصل از تحولات بین‌المللی می‌رسد. در این تفسیر، وی معتقد است این مبادلات بازار است که روابط اجتماعی تولید را تعیین می‌کند و نه برعکس.

به نظر والرشتاین ساختار سیاسی بین‌المللی محصول روبنایی از رقابت درونی نظام سرمایه‌داری است. وی اضافه می‌کند که وضعیت ساختاری موجود، برای شکل‌گیری و تداوم بقای نظام سرمایه‌داری لازم است. از این رو وجود جوامع تابعه سیاسی گوناگون (مرکز، پیرامون و نیمه پیرامون) در داخل نظام واحد سرمایه‌داری جهانی، بقای این نظام را تضمین کرده است. متقابلاً نیازهای کارکردی سرمایه‌داری نیز به بقای این ساختار کمک می‌کند؛ سرمایه‌دارها مایلند از دولت‌ها به‌عنوان ابزار استفاده کنند تا قدرت رقابت آن‌ها را در صحنه نظام سرمایه‌داری جهانی بالا ببرند.

نتیجه این اقدامات رقابت‌آمیز سرمایه‌داران در سطح بین‌المللی این است که دنیای جدید را عرصه سیطره سرمایه‌داری به‌عنوان یک نظام جهانی کرده است؛ هر چند به دلیل ویژگی‌های غیرمنتظره‌ای در مقاطع مهم تاریخی رخ می‌دهد؛ مثلاً رهبری نظام سرمایه‌داری از یک قدرت مستولی (برتر) به قدرت مستولی جدید منتقل می‌شود.

غلبه نظام سرمایه‌داری ناشی از کنش و واکنش بین کشورهای مرکز و پیرامون در بازار جهانی است که عملاً موجب تحکیم، تعمیق و نهادینه شدن این تفاوت‌ها بین این دو دسته از کشورها می‌شود. نکته اینجاست که نهادینه شدن تفاوت‌ها چنان عمیق می‌شود که در دراز مدت هم تغییرپذیر نیست.

به نظر والرشتاین نابرابری اصل اساسی و نیروی محرک نظام جهانی است. به نظر او حتی به لحاظ نظری توسعه همزمان همه دولت‌ها میسر نیست، زیرا «شکاف فزاینده» مکانیزم همیشگی عملکرد اقتصاد جهانی است. البته برخی از کشورها به توسعه نائل می‌شوند اما به بهای توسعه نیافتگی کشورهای دیگر (از کیا، ۱۳۸۰: ۱۶۳).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

گفتار سوم: نقد نظریه نظام جهانی

همان‌گونه که انتظار می‌رفت، نظریه والرشتاین اختلاف‌نظرها و بحث‌های زیادی را نه فقط در استدلال صریح سیاسی آن، که در مشاجرات بحث‌انگیزی برانگیخت.

نگاه انتقادی والرشتاین به اقتصاد سرمایه‌داری او را همزمان آماج انتقادات شدیدی از سوی دو دیدگاه مارکسیستی و غیرمارکسیستی (رئالیسم) و محافظه‌کاران) قرار داده و در مقابل توجه نهضت‌های ضدجهاری سازی را به خود جلب کرده است. هر چند والرشتاین تلاش کرده است با اصلاحات و دستکاری‌های کوچکی در نظریه نظام‌های جهانی خویش و بسط و گسترش

آن، پاسخی فراخور برای این نقدها فراهم کند، ولی انتقادات موثری همچنان بر ایده اصلی وی «نظریه نظام‌های جهانی» وارد است (Wallerstein, 1980: 25).

الف) بی‌توجهی نسبی نظریه نظام‌های جهانی به ساختارهای طبقاتی داخلی

تمرکز نظریه نظام‌های جهانی عمدتاً بر روی ساختارهای بین‌المللی و نابرابری جهانی است. این مسأله باعث می‌شود که والرشتاین در این نظریه برای ساختارهای اجتماعی - اقتصادی داخلی اهمیت ثانوی قائل شود.

نشا اسکاچپول^۱، یکی دیگر از منتقدان والرشتاین معتقد است نظریه نظام جهانی به خوبی از عهده شرح و توصیف، حفظ و برقراری مجدد تعادل برآمده، اما از شناسایی و معرفی تضادهایی که موجب تغییر نظام می‌شود ناتوان است (سیف زاده، ۱۳۷۶: ۱۳۴).

به عنوان مثال به نظر موریس زایتلین، وقتی والرشتاین از مفهوم طبقات استفاده می‌کند، منظور او عمدتاً اقشرهایی است که با موقعیت خود در طول سلسله مراتب حرفه‌ها و مشاغل اقتصاد جهانی سرمایه‌داری مشخص می‌شوند.

اقشار اجتماعی براساس وظایفی که در فرایند تولید به عهده می‌گیرند و میزان مهارت و نقشی که در پایداری اقتصاد جهانی به عهده می‌گیرند پاداش‌های نابرابری دریافت می‌کنند. تعریف و مفهوم طبقه مورد نظر والرشتاین عمدتاً مفهوم «طبقه مارکسیستی» نیست بلکه آن چیزی است که در ادبیات اجتماعی عمدتاً با عنوان «قشر» و قشربندی مطرح شده است. از این رو زایتلین نتیجه می‌گیرد که:

این الگو با کتمان ماهیت واقعی روابط طبقاتی و مرموز نشان دادن ریشه‌های تاریخی آن‌ها، ارتباط حقیقی میان تقسیم کار مزبور و روابط طبقاتی را وارونه جلوه می‌دهد. در درون این مدل انتزاعی هیچ نشانه‌ای از روابط مبتنی بر زور، فشار و استثمار یا روابط میان صاحبان وسایل تولید و تولیدکنندگان، ستمگران و ستمدیدگان یا طبقات حاکم و محکوم یافته نمی‌شود، بردگان، رعیت‌ها، کشاورزان اجاره‌دار، اشراف، پیشه‌وران، و کارگران، همگی به «مقولات حرفه‌های فنی» مبدل گردیده‌اند (Zeitlin, 1984: 29).

نویسندگان دیگری مانند لوی، پتراس، فیلیپس همین انتقاد را به دیدگاه‌های والرشتاین وارد کرده‌اند. همگی آن‌ها نظریه نظام‌های جهانی را به برخورد غیرمناسب با جریان تشکیل طبقاتی و مبارزات طبقاتی متهم می‌کنند.

لوی که خود مدتی متأثر از دیدگاه‌های نظام جهانی فرانک بود، این نظریه را تکراری، راکد، ناتوان در حل قضیه و حتی طبقه‌بندی مسائل مربوط به استراتژی توسعه و فاقد هرگونه تأثیر بر مبارزان و شاید بدتر از همه مستعد در همکاری با توسعه‌گرایان بورژوا نامید.

بی‌توجهی نسبی نظریه نظام‌های جهانی به ساختارهای طبقاتی جهانی سوم با مسأله بی‌احترامی به بورژوازی جهان سوم در زمینه‌هایی که بیشتر در جهت منافع سرمایه بین‌المللی است، همراه شده است. به نظر نویسندگان مارکسیست این بی‌توجهی به طبقات اجتماعی و نقش بورژوازی در راستای تأمین منابع سرمایه‌داری بین‌المللی به نظریه نظام‌های جهانی والرشتاین خصلتی انتزاعی و غیرواقعی داده است.

ب) تاکید بیش از حد بر مسایل اقتصادی

در درون دیدگاه غیرمارکسیستی این ایراد به والرشتاین وارد شده است که این نظریه تأکید بیش از حد بر مسائل اقتصادی در جهانی کردن تمدن سرمایه داری دارد و در تبیین نظام جهانی نقش مسائل اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و ایدئولوژیک سرمایه‌داری را نادیده می‌گیرد.

کنت‌والتر اولویت اقتصادی والرشتاین نسبت به سیاست را زیر سؤال می‌برد (سیف زاده، ۱۳۷۶: ۱۳۴) انسان و جامعه انسانی موجوداتی چند بعدی و دارای ویژگی‌های گوناگونی است. نگرش سیستمی مستلزم در نظر گرفتن عوامل مختلفی همچون نهادها، کارکردهای اجتماعی و مانند آن است و تأکید بر یک عامل خاص و نادیده گرفتن عوامل دیگر موجب انحراف محقق از نگرش سیستمی به پدیده‌ها می‌شود.

آنتونی گیدنز، معتقد است که این تأکید باعث بی‌توجهی به سایر عوامل شده است. او به عنوان یک جامعه‌شناس، همواره تلاش کرده است تا بر دیدگاهی مارکسی و بری به صورت همزمان تأکید کند. همچنان که او در جای دیگری نیز گفته است در واقع تلاش ماکس وبر در وارد کردن مقوله مذهب و نقش آن در پیدایش سرمایه‌داری تأکید به عوامل غیراقتصادی بوده است (گیدنز، ۱۳۷۴: ۵۷۳).

ج) جبرگرایی ناخودآگاه تاریخی

وجود نوعی جبرگرایی در نظریه نظام جهانی، که سبب می شود سرنوشت بشر و مقتضیات کلی و تعیین شده نظام جهانی قطعی و غیر قابل تغییر باشد. هرچند تغییر جایگاه برخی از جوامع موجود در نظام جهانی امکان پذیر است، اما سرنوشت کلی نظام جهانی را امری اجتناب ناپذیر و چرخه نظام جهانی را غیر قابل تغییر دانسته است.

د) غفلت و بی توجهی نسبت به واحد تحلیل دولت - ملت

والرشتاین در اکثر آثار خویش و بویژه در کتاب «نظام جهانی جدید» تلاش کرده است تا واحد تحلیل جدید غیر از دولت - ملت را مطرح کند. او در آغاز این کتاب، این پرسش را مطرح می کند که چه واحدهایی برای مطالعه، توصیف و تبیین مناسب است؟ سپس در پاسخ به این سوال به تحلیل هایی که دولت حاکم یا جامعه ملی را واحد تحلیل خود محسوب می کنند، اشاره می کند و آن ها را ایده هایی مبهم می داند که نمی توان به عنوان نظام جهانی پذیرفت و از تغییر اجتماعی در درون آن ها صحبت کرد.

والرشتاین در عوض در تحلیل توسعه، نظام جهانی را به جان نظام های دولت - ملت واحد تحلیل قرار داد می دهد و تکوین و تحول نظام های دولت - ملت را در پرتو تکوین و تحولات نظام جهانی بررسی می کند. با این وجود، واقعیت تاریخی تحول غرب حاکی از این امر است که نظام جهانی به عکس، حاصل تحولاتی است که دولت - ملت ها آن را بنیان گذاشته اند و نمی توان از نقش آن ها در شکل دهی به نظام جهانی غافل شد (ساعی، ۱۳۸۴: ۲۰۱).

نظام دولت - ملت با وجود آغاز و گسترش فرایند جهانی شدن همچنان رو به گسترش است و همچنان که آنتونی اسمیت اشاره کرده است تصور الغاء و نابودی دولت - ملت امری غیرقابل قبول است (اسمیت، ۱۳۸۳: ۸).

حتی پست مدرن های خوش بین نیز از محو و نابودی دولت - ملت ها حمایت و جانبداری نمی کنند و معتقدند که مفهوم شکسته شدن مرزها در عصر پست مدرن به معنای از بین رفتن مرزهای دولت ملت نیست، بلکه مقصود عمدتاً از میان رفتن مرزهای فرهنگی میان کشورها به دلیل گسترش و وسائل ارتباط جمعی است (گیبینز و ریمر، ۱۳۸۱: ۲۹-۱۷).

و) بی‌توجهی به موارد خاص توسعه در طول تاریخ

یکی دیگر از انتقادات جدی که به نظر والرشتاین وارد شده است، نادیده گرفتن موارد خاص توسعه در طول تاریخ است. اسکپلچ ضمن تأیید این نظر، بر آن است که والرشتاین غالباً به شیوه‌ای پسینی (مابعد تجربی) استدلال کرده و مایل است تا آن دسته از داده‌های تاریخی تصادفی که نظریه‌اش را تأیید نمی‌کند، نادیده انگاشته یا حذف کند (Skocpol, 1977). به نظر زایتلین، توجه بیش از حد والرشتاین به کلیت نظام، توجه وی را از پرداختن به روابط مشخص موجود در جوامع خاص در طول تاریخ منحرف کرده است.

به نظر زایتلین دیدگاه نظام جهانی با تأکید بر این نکته که تنها خود نظام جهانی دارای واقعیت است، نه تنها به شناخته‌مناسبات اجتماعی ملموس داخلی که زیربنای آن به اصطلاح براساس اقتصاد جهانی سرمایه‌داری قرار دارند و موجب تکامل دیالکتیکی آن در طول تاریخ شده‌اند، کمکی نمی‌کند بلکه آن را در هاله بزرگتری از ابهام نیز فرو می‌برد (سو، ۱۳۸۶: ۲۶۷). به نظر زایتلین نظریه نظام‌های جهانی والرشتاین قادر به پاسخگویی به پرسش‌های فراروی خود نیست. پرسش‌هایی مانند:

چگونه یک صورت‌بندی خاص روابط طبقاتی در تاریخ معین و در یک ساختار اجتماعی مفروض می‌تواند توسعه داخلی آن را تحت تأثیر قرار دهد؟ این ترکیب طبقاتی از نظر تاریخی چگونه به وجود آمده است؟ چرا روابط طبقاتی به این شکل معین درآمده‌اند و چه نتایجی را برای توسعه به بار می‌آورند؟ این روابط طبقاتی چه انگیزه‌های خاصی را برای انباشت سرمایه در داخل فراهم آورده و در مجموع آن‌ها چگونه می‌توانند نقش بازار جهانی را در توسعه آن جامعه رقم بزنند؟ تأثیرات نسبی بازار جهانی بر الگوی توسعه، در مقایسه با انواع خاص نفوذ و گسترش واحدهای مختلف سرمایه که خود تحت تأثیر روابط داخلی‌شان با کار قرار دارند، چیست؟ (سو، ۱۳۸۶: ۲۶۷).

برخی دیگر از منتقدان معتقدند که تعمیم‌های والرشتاین نیز قابل بحث هستند. برای مثال تحلیل والرشتاین از امپراطوری‌ها در مقایسه با نظام جهانی کنونی مطرح می‌شود. در نتیجه او به شرایط تکوین، علل دوام این نوع ساخت ملی هزاران ساله و رابطه آن با اجزایی که پس از فروپاشی امپراطوری‌ها باقی می‌مانند نپرداخته است.

ه) جایگزینی نابجای بازار و مناسبات اقتصادی به جای تولید

یکی از انتقادات دیگری که به مفهوم نظام‌های جهانی والرشتاین وارد شده این است که او «تولید» واحد اصلی تحلیل مارکسیستی را نادیده گرفته و در عوض بر «بازار» و مناسبات اقتصادی صرف تأکید کرده است.

به عقیده رونالد چیلکوت بر نظریه خلاقانه ولی التقاطی والرشتاین به دلیل آن که به جای تولید بازار را مبنای تحلیل مناسبات طبقاتی در دنیای سرمایه‌داری معاصر قرار می‌دهد، انتقادات گسترده‌ای وارد است (چیلکوت، ۱۳۷۷: ۵۱۳).

برای مثال چارلز تیلی معتقد است که والرشتاین بیشتر بر روابط مبادله تأکید کرده تا روابط تولید در نتیجه، مواجهه طبقاتی را که به دگرگونی ابزارها (و روابط) تولید منتهی می‌شود، رفع و رجوع کرده و دینامیسم تاریخی را از تز اصلی مارکس حذف کرده است. از این رو، والرشتاین نمی‌تواند توضیح دهد که چگونه نظام سرمایه‌داری از فئودالیسم سر بر آورد و نیز نمی‌تواند به نحو مستدل و قانع کننده بیان کند که چگونه ممکن است این نظام کنار نهاده، و جایگزین شود. (Tilly, 1981:41-42)

ی) شکنندگی و شیء گونگی مفهوم نظام جهانی

و بالاخره به انتقاد کلان تری که می‌توان اشاره کرد نقد زایتلین در خصوص شکنندگی و به گونه‌ای سستی مفهوم نظام‌های جهانی والرشتاین است. به عقیده زایتلین: والرشتاین به اقتصاد جهانی سرمایه‌داری شیئیت داده و جریان واقعی تاریخی را که این مناسبات جهانی در بطن آن شکل گرفته‌اند، وارونه ساخته است. اقتصاد جهانی چنانکه گفته می‌شود، خود به ظاهر «نقش‌های اقتصادی ملیت‌ها در درون خود، برای مناطق مختلف رقم زده و از آن پس مناطق مزبور نیز با شیوه‌های مختلفی به اداره نیروی کار و انجام امور دیگر پرداخته‌اند.

متأسفانه آنچه در اینجا رخ داده، آن است که مقولات گذرای نظریه، به گونه‌ای نامحسوس «حیاتی خاص خود» یافته و خواه ناخواه بر واقعیت اجتماعی که قرار است توسط آن‌ها شناخته شود، تحمیل شوند؛ لذا اکنون این مقولات هستند که واقعیت مزبور را با اصول مورد قبول خویش منطبق می‌سازند.

علاوه بر این به نظر زایتلین، والرشتاین در نهایت به نوعی غایت‌گرایی ناآگاهانه تاریخی پناه برده است. او خاستگاه‌های نظام جهانی را به کمک وقایع تاریخی توضیح داده است، اما در نهایت بر این عقیده است که این وقایع تاریخی نیز باید لزوماً اتفاق می‌افتادند، چرا که خودشان مقتضی نظام جهانی بوده‌اند.

والرشتاین گفته است که اقتصاد جهانی دقیقاً بر مبنای این فرض شکل گرفت که سه منطقه مزبور به طور واقعی در آن حضور دارند و نیز اینکه هر یک از این مناطق دارای شیوه‌های متفاوتی در اداره نیروی کار می‌باشند. در صورت عدم قبول چنین فرضی، چگونه می‌توانستیم با اطمینان به طرح آن جریان مازادی بپردازیم که هستی و قوام نظام سرمایه‌داری بدان متکی بوده است.

به نظر زایتلین این گفته یک مصادره به مطلوب است. آیا اقتصاد جهانی به دلیل نتایج خودش به وجود آمده است یا به این دلیل که مقصد ذاتی آن با تولد سرمایه‌داری محقق می‌شده است؟ این‌ها پرسش‌های اساسی فراروی والرشتاین هستند که جبرگرایی تاریخی و خطی او توان پاسخگویی به آن‌ها را ندارد (Zeitlin, 1984: 17).

گفتار چهارم: پاسخ به منتقدین

والرشتاین به استثنای یک مورد خود مستقیماً به اتهامات منتقدین پاسخ نگفته است. اما دیگر محققین علاقه‌مند به تحلیل‌های نظام جهانی عنوان داشته‌اند که والرشتاین این انتقادات را در آثار بعدی خود درج نموده و معتقدند که چارچوب نظری والرشتاین بسیار پیچیده‌تر از مدل عامیانه‌ای است که از سوی منتقدین وی عرضه شده است.

الف) ذ انتقادات در زمینه شیء‌گونگی

منتقدین دیدگاه نظام جهانی والرشتاین را متهم می‌سازند که در دنباله روی از خط مشی پارسونز به قدری به نظام جهانی جسمیت بخشیده که گویی دارای یک حیات واقعی خاص خود می‌باشند. بلاگفته می‌شود نظام جهانی قادر است نقش‌های گوناگونی را برای مناطق مختلف رقم زده و بر همین اساس به توزیع منافع بین آنان بپردازد. پالات در پاسخ به این انتقاد خاطر نشان می‌سازد که نظام جهانی یک مفهوم مجسم نیست بلکه هدف دیدگاه نظام جهانی این است که واحدهای تحلیل را برای ترسیم یک بنای یکپارچه در طول جریان در طول جریان

تحقیق با هم ترکیب نماید. به همین ترتیب والرشتاین نیز در بحث از تاریخ اقتصاد جهانی سرمایه‌داری تصریح می‌ورزد که کار وی تنها ارائه یک دسته فرضیات در چارچوب تحلیل نظام جهانی بوده است، که هم قابل بحث یا اصلاح و تجدیدنظر و هم قابل رد کردن می‌باشند مسأله مهم این است که تعریف و تشریح واحدهای تحلیل - یعنی نظام‌های تاریخی - به هدف اصلی فعالیت علمی تبدیل می‌شود (Wallerstein, 1987: 318).

اگر نظام جهانی را تنها به عنوان یک مفهوم و نه به عنوان یک واقعیت شیء‌گونه در نظر بگیریم می‌توان آن را به ابزار بسیار مفیدی برای تحقیق مبدل نمود. این مفهوم ما را به مطالعه نقش نیروهای فرا اجتماعی هدایت نموده و نارسایی تحلیل‌های طبقاتی را مه نقش پویای جهانی در تحولات ملی را بسیار ناچیز می‌انگارند بر طرف می‌سازد (Moore, 1966). پویای‌هایی که در شکل دادن به مسیر توسعه ملی از نقشی بسیار مهم ولی نه انحصاری برخوردارند غالباً این پویای‌های جهانی هستند که محرک شروع زنجیره تغییرات اجتماعی بوده و با التقای طرح کلی مبارزه طبقاتی چارچوب و محدوده‌های توسعه ملی را رقم می‌زنند. از این نظر والرشتاین درست می‌گوید که ما به تحلیل هوشمندانه هیچ پدیده اجتماعی - هر قدر خرد و کوچک - نیستیم مگر اینکه آن را به عنوان عاملی در ن ظر بگیریم که تحت تأثیر یک نظام واقعی محیط بر خود قرار دارد (Wallerstein, 1984: 12).

ب) ذ انتقادات در مورد فقدان مطالعات موردی خاص

به اعتقاد منتقدین دیدگاه جهانی فاقد مطالعات موردی خاص است. گفته می‌شود که تحلیل‌گران نظام جهانی در مسیر بررسی پویای‌های جهانی نسبت به تحلیل موارد خاص غفلت ورزیده‌اند گرچه مکتب نظام جهانی عموملاً توجه خود را به پویای‌های جهانی معطوف ساخته است، اما این تأکید نباید دانش‌پژوهان را از کوشش برای تطبیق این دیدگاه با موارد خاص توسعه در سطوح ملی و محلی باز دارهش. لاً مطالعات سو در مورد منطقه ابریشم در جنوب چین نشان می‌دهد که تحولات تاریخی پویای‌های جهانی نظیر جذب و ادغام در نظام سرمایه‌داری تجاری کردن کشاورزی توسعه صنعت تبدیل نیروی کارا به کارگر مزدبگیر و نظم‌های چرخشی نظام جهانی سرمایه‌داری با نفوذ در جامعه محلی موجب بروز اشکال متعدد منازعه طبقاتی گردیده و فرصت‌های جدیدی را برای توسعه محلی فراهم ساخته‌اند. در واقع استفاده از تحلیل‌های نظام جهانی در مطالعه مناطق محلی می‌تواند مسائل کهنه‌ای را نیز که به

نظر مردم‌شناسان بدیهی می‌نمود برای روشن‌تر نماید چراکه مردم‌شناسان اغلب به عنوان یک اقدام تدافعی برای مشاهده ساختارهای کلانی که جوامع مورد مطالعه آنان را شکل داده است، عملاً خود را به نابینایی زده‌اند (سو، ۱۳۸۶: ۲۷۳). (Moor, 1966: 66).

ج) ذ انتقادات در مورد تحلیلهای مبتنی بر قشربندی اجتماعی

منتقدین بازم بر این اعتقادند که والرشتاین صرفاً با ارائه یک تحلیل مبتنی بر قشربندی اجتماعی از درک نقش مبارزات طبقاتی در شکل دادن به تاریخ توسعه ملی عاجز مانده است. والرشتاین در پاسخ به این اتهام اظهار می‌دارد: «نه تنها تصور واقعی من این است که مبارزات طبقاتی در پویای سرمایه‌داری از نقشی بسیار مهم برخوردارند بلکه مهمترین و چشمگیرترین بخش کتاب خود، یعنی فصل پنجم آن را نیز به تحلیل علت همسانی‌ها و ناهمسانی‌های اشکال مبارزات طبقاتی اختصاص داده‌ام» (Wallerstein, 1977: 105). اخیراً والرشتاین دوباره بر ضرورت وجود یک جنبش جهان‌شمول مبارزه طبقاتی تأکید کرده است، تا بدین‌وسیله تولیدکنندگان بتوانند در همان نقطه تولید جلوی جریان خروج مازاد بایستند.

بدین ترتیب طبقه اجتماعی از نظر والرشتاین یک صفت اختصاصی به شمار نمی‌رود بلکه مجموعه‌ای از روابط گذرا با طبقات دیگر در یک بستر خاص تاریخی بوده و لذا نمی‌توان آن را به چارچوب تنگ تولید نیز محدود نمود (سو، ۱۳۸۶: ۲۷۴).

الرشتاین در خصوص این موضوع اشاره می‌کند که «شاید بهتر باشد ما آن (طبقه اجتماعی) را به‌عنوان یک پدیده تاریخی ویژه این نوع نظام جهانی در نظر بگیریم هر وقت تحلیل طبقاتی به سمت قالب‌های رسمی میل نموده و از پویای دیالکتیکی فاصله گرفته است توان تحلیل و تبیین خود را نیز از دست داده است لذا ما در اینجا میل داریم طبقات را به‌عنوان ساختارهایی گذرا رو به تکامل و با پوشش‌های متغیر ایدئولوژیک مطرح نماییم تا بتوانیم دریابیم که در هر لحظه مشخص از زمان عضویت در طبقه را به معنای خاص مفهومی کلمه باید به نفع چه کسانی تعریف کرد» (سو، ۱۳۸۶: ۲۷۴). این مفهوم پویا و تاریخی طبقه اجتماعی در نزد والرشتاین به روشنی با راهبرد منتقدین وی فرق دارد که می‌کوشند با تکیه بر اقتصاد سیاسی، طبقات اجتماعی را در سطح نظام تولید تعریف نمایند.

گرچه از نظر برخی محققین آمریکایی تحلیل والرشتاین در مورد طبقه تحلیل غیرمبنایی به شمار می‌رود اما شباهت‌های زیادی را نیز می‌توان میان نظریات وی و تحلیل‌های تاریخ‌شناسان انگلیسی یافت. ای.پی. تامپسون یکی از معروفترین نظریه‌پردازان انگلیسی در مورد طبقه نیز بر جنبه‌های تاریخی و پویای روابط طبقاتی تأکید ورزیده است. به تعبیر وی «تصور طبقه متضمن تصور رابطه تاریخی است طبقه واقعیتی سیال است که هرگاه بخواهیم آن را مانند مرده بیجان ساخته و به تشریح ساختار آن بپردازیم، از آن طفره می‌رود» (Thompson, 1984: 114).

تامپسون نیز همچون والرشتاین به طبقه به عنوان چیزی بیش از یک رابطه اقتصادی می‌نگرد از نظر وی «شناخت طبقه ممکن نیست مگر اینکه آن را به عنوان یک صورتبندی اجتماعی و فرهنگی منبعث از فرایندهایی در نظر بگیریم که مطالعه آنها نیز جز همان‌گونه که خود را در طول یک دوره معین تاریخی شکل داده‌اند امکان‌پذیر نیست» (Thompson, 1984: 116).

با قبول این رویکرد روابط طبقاتی نیز بسیار با تساهل تعریف می‌شوند چنانکه تامپسون نیز معتقد است: «طبقه زمانی محقق می‌شود که تعدادی از افراد در نتیجه تجارب مشترک (موروثی یا مشارکتی) دچار نوعی احساس یگانگی منافع در میان خود می‌شوند و در تقابل با دیگر کسانی که منافع‌شان با آن‌ها متفاوت است، قرار می‌گیرند. انسان‌ها طبقه را به همان شکل که روزگار خود را می‌گذرانند تعریف می‌کنند و دست آخر نیز، این تنها تعریفی است که از آن به دست می‌آید» (Thompson, 1984: 115-116).

مزیت بحث تامپسون در وسعت بخشیدن به مفهوم طبقه و انتقال آن از سطح اقتصادی به سطوح اجتماعی و فرهنگی قرار دارد. اما والرشتاین نیز با تأکید بیشتر بر طبقه اجتماعی و گروه منزلتی و همین‌طور کنش متقابل دائمی میان آن دو در این زمینه حتی از تامپسون فراتر رفته و والرشتاین و همکاران وی در مقاله مشترک خود عنوان نموده‌اند که «مرز کامل میان طبقات تشکل یافته و انواع گوناگون گروه‌های منزلتی بسیار سیال‌تر و نامرئی‌تر از آن چیزی است که نوشته‌های سنتی به‌عنوان تضاد میان آنها مطرح می‌ساختند.» (Arrighi, 1983: 53).

الرشتاین خود با ذکر مثالی عنوان می‌دارد که بارزات ملی‌گرایانه ضد امپریالیستی اکثریت مردم یرامونی با سرمایه‌داران مرکز و شرکای محلی آنها خود نوعی شیوه ابراز منافع طبقاتی به شمار می‌رود (سو، ۱۳۸۶: ۲۷۵).

به‌همین ترتیب وی اعتقاد دارد که گروه‌های منزلتی (گروه‌های قومی، ملی یا مذهبی) و طبقه اجتماعی چیزی جز دو پوشش مختلف نیستند که بر روی یک واقعیت بنیادی کشیده شده‌اند و تاریخ شکل‌گیری طبقات، ملت‌ها و گروه‌های قومی نیز در واقع تاریخ شدت وضعف مداوم همین داعیه‌های سیاسی است که در قالب پوشش‌های فرهنگی ابراز گشته‌اند. وجود همین تضاد در فهم طبقه است که موجب می‌شود بیشتر مظاهر خودآگاهی در درون یک کشور شکل گروه منزلتی به خود بگیرند.

بدین ترتیب طبقه در آثار والرشتاین عبارت از گروهی بازیگران سیاسی است که آگاهانه به دنبال پیشبرد منافع خود در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری می‌باشند. با اینکه طبقات فعالیت‌های خود را بیشتر در قالب گروه‌های منزلتی به انجام می‌رسانند اعتقاد والرشتاین هنوز بر آن است که تاریخ اقتصاد جهانی سرمایه‌داری از قرن شانزدهم به بعد با اشکال مختلف مبارزه طبقاتی پوشیده شده است (Arrighi, 1986: 53).

در مجموع دانش آموختگان دیدگاه نظام جهانی در برابر اعتراضات منتقدین مفهوم نظام جهانی را به‌عنوان یک ابزار تحقیقاتی صرف پذیرفته‌اند، قابلیت استفاده از آن را برای مطالعه تاریخ توسعه در جوامع کوچک محلی مورد تصدیق قرار داده و بر ضرورت طرح مفهوم طبقه به عنوان یک فرایند پویای تاریخی تأکید نموده‌اند (سو، ۱۳۸۶: ۲۷۶).

نتیجه‌گیری

اگرچه انتقادهایی بر نظریه نظام جهانی والرشتاین وارد شده است و این نظریه به مسائل ساختار روابط بین‌الملل نگرشی تک‌بعدی دارد، اما با این وجود می‌توان از طریق آن ریشه بسیاری از پدیده‌های جهان را بررسی و توصیف کرد. همچنین می‌توان به مدد آن علل و عوامل نابسامانی‌های موجود، فقر کشورهای حاشیه و فاصله بسیار آن‌ها با کشورهای محور را تبیین نمود.

آنچه که در نظریه سرپرستیم جهانی مهم است، انحصار او لاً مکاری است؛ معری فضای ی‌ک جهان و وحدت تحولاتی مطالعه رفتار اجتماعی آن همانند سرپرستیم جهان است. ثاراً زمازی است و در درازمدت شکل گرفته است؛ معری سرپرستیم جهان تاریخی است و به شکل شبکه‌های ادغام شده و مستقل از فرآیندهای دوری که ماه‌یت اقتصاد ی و سرپسی دارند و در حال تحول

بی‌وقفه‌اند و هیچ‌گاه از یکسان باقی می‌مانند. اما قابل تحلیل می‌باشند و به نوعی به تشریح اقتصاد جهان سرمایه‌داری می‌پردازد.

چه صحیح باشد، چه غلط، چه مورد پسند باشد و چه با سلیقه‌ها نخواند، جهان به سوی تفسیر کار و انجام وظایف مشترک بین‌المللی پیش می‌رود. پس نه فوید، نه اجتماع در درازمدت نمی‌تواند دور خود را حصار کشند.

یکی از نقاط قوت این نظریه در عصر جهانی شدن واحد تحلیل اوست که برخلاف مارکسیست‌های سنتی واحد تحلیل خود را طبقات قرار نداد و بنا به جو دهه هشتاد دولت را ریزش به‌عنوان واحد تحلیل انتخاب نکرد بلکه نظام جهانی را هدف مطالعه خود قرار داد.

باید اذعان نمود در مقطع کنونی برخلاف سال‌های که والرشتاین به نظریه پردازی در باب نظام جهانی پرداخت، نظام کنونی جهانی در موقعیتی مبهم قرار گرفته، بطوریکه تحلیل اجتماعی بر مبنای اقتصادی نمی‌تواند تعییری درست از نظام جهان باشد. امروزه مقولاتی مانند محیط زیست و پدیده‌ای مانند تروریسم، مسی تاریخی فشرده شدن و برج‌ده شدن مرزها را بیان می‌نماید که از این رهگذر رابطه بین اجزاء مدل چهاروجهی‌عینی جوامع ملی، افراد، نظام بین‌الملل و بشریت آنطوری که رابرتسون بیان کرده قابل شناسایی می‌باشد. امروزه مفهوم سخت و منس‌گونه از نظام جهانی و غفلت از موارد خاص توسعه و برجسته کردن تحلیلی اقشار اجتماعی در مقابل تحلیلی‌های طبقاتی که منتقدین دیدگاه نظام جهانی از اواسط دهه ۱۹۷۰ مطرح می‌نمودند قابل لمس است.

بیشک تواریخ‌های یکسان برخی از تئوری‌ها به کشورهای جنوب بدون در نظر گرفتن اقتضات ساختاری و نهادی این کشورها، نه تنها آن‌ها را به توسعه اقتصاد می‌نرساند بلکه مشکلات این کشورها را حادتر هم کرده است.

البته قبل از والرشتاین دیدگاه وابستگی، این دیدگاه مارکس در مورد امکان توسعه سرمایه‌داری در همه جهان را به چالش طلبید و از طرفی تأکید وی بر اینکه برخی از نظام‌های سوسیالیستی هم ممکن است نقش شبه‌بیمون را برای مرکز بازی کنند را می‌توان جوابگوی برخی از مفاهیم کلیدی عصر جهانی شدن دانست.

یکی از نکات مثبت نظریه نظام جهانی برخلاف مکتب وابستگی است که تعییری ن‌گرا است و وابستگی‌عموماً از طریق آوری می‌نماید در جهت مسری توسعه در این مکتب احتمال تحرک رو به بالا (شکوفایی) و رو به پایین «رکود» در اقتصاد جهانی وجود دارد. به عبارت دیگر ایشان

اشاره می‌دهد که در این کشورها شرایط تغییر وجود دارد بنا بر تجربیات موجود این عصر، بارها شاهد امکان تحرک در این کشورها بوده‌ایم.

علاوه بر اینها یکی از مباحثی که والرشتاین بر آن تاکید می‌ورزد این بود که بسط کلی از نظام‌های سوسیالیستی و حتی اتحاد جماهیر شوروی سابق را می‌توان در چهارچوب نظام جهانی سرمایه‌داری تحلیل نمود. بطوری که این چهارچوب نظری می‌تواند در عصر جهانی شدن کاربرد داشته باشد. برای مثال تجربه کشورهای مختلف نشان داده است در فرآیند ادغام جنوب به اقتصاد جهانی، کشورهایی که مقاومت بیشتری می‌کنند به همان اندازه آسیب‌پذیرتر از سایر کشورها می‌باشند و آن کشورهایی که اصلاحات ساختاری متناسب با اقتصاد جهانی به عمل آوردند از موقعیت بهتری برخوردار می‌باشند.

بطوری که در دو دهه گذشته روسیه و چین و تا حدودی هند، کره جنوبی و مالزی از لحاظ اقتصادی در حال ادغام شدن در اقتصاد اروپا و آمریکا می‌باشند. بنابراین اگر چه چین در یک دوره‌ای شبه پیمواری بود ولی در جهت حرکت به سمت کشورهای سرمایه‌داری است و امروزه، جایگاه چین به‌عنوان یکی از قدرت‌های اقتصادی جهان دیگر مورد تردید نیست. تجربه چین، کره جنوبی و هند نشان می‌دهد که رشد اقتصادی آن نه براساس منابع غنی بلکه با سود جستن از روند جهانی سازی صورت پذیرفته است (البته هند به اندازه چین و کره جنوبی در کاهش فقر موفق نبوده است) که تحول در نظریه نظام جهانی در موارد گفته شده قبل تجربه است.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- ازکیا، مصطفی (۱۳۸۰). جامعه‌شناسی توسعه. تهران: موسسه نشر کلمه.
- اسمیت، آنتونی دی (۱۳۸۳). ناسیونالیسم، ترجمه منصور انصاری. تهران: انتشارات مطالعات ملی و تمدن ایرانی.
- چیلکوت، رونالد اچ. (۱۳۷۵). درآمدی بر مسائل اقتصادی کشورهای جهان سوم، نظریه‌های توسعه و توسعه نیافتگی، ترجمه و تلخیص احمد ساعی. تهران: نشر علوم نوین.
- _____ (۱۳۷۷). نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای، ترجمه وحید بزرگی و علیرضا طیب. تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا.
- ساعی، احمد (۱۳۷۸). مسائل سیاسی، اقتصادی جهان سوم، چاپ دوم. تهران: انتشارات سمت.
- _____ (۱۳۸۴). توسعه در مکاتب متعارض. تهران: انتشارات سمت.

- سو، آلوین ی. (۱۳۷۸). تغییر اجتماعی و توسعه، ترجمه محمود حبیبی مظاهری. تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- سلیمی، حسین (۱۳۷۵). « تأملی در نظریه نظام جهانی»، ماهنامه اطلاعات سیاسی، اقتصادی، شماره ۱۰۸-۱۰۷.
- سیف زاده، حسین (۱۳۷۶). نظریه پردازی در روابط بین الملل. تهران: انتشارات سمت.
- فرانک، آندره گوندر (۱۳۷۱). «مصاحبه با فصلنامه فرهنگ»، سال دوم، شماره ۳، بهار. _____ (۱۳۷۲). «مصاحبه»، فصلنامه راهبرد، سال دوم، شماره ۲، زمستان.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۴). جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری. تهران: نشر نی.
- گنجینه، جان و ریچر، بو (۱۳۸۱). سیاست پست مدرنیته: درآمدی بر فرهنگ و سیاست معاصر، ترجمه منصور انصاری. تهران: گام نو.
- والرشتاین ایمانوئل (۱۳۷۷). سیاست و فرهنگ در نظام متحول جهانی ژئوپلیتیک و ژئوکالچر، ترجمه پیروز ایزدی. تهران: نشر نی.
- هریسون، دیوید (۱۳۷۶). جامعه‌شناسی نوسازی و توسعه، ترجمه علیرضا کلدی. تهران: انتشارات علوم بهزیستی و توان بخشی.

ب) منابع انگلیسی

- Arrighi, G. et al. (1983). "Rethinking the Concept of Class and Status-Groups in World- System Perspective" Review. Vol. 6.
- _____ (1986). "Dilemmas of Ant systemic Movements." Social Research, No. 53.
- Moor, B. (1966). The Social Origins of Dictatorship and Democracy. Harmonds Worth: Penguin.
- So. Alvin Y. (1986) " The Economic Success of Hong Kong :Insights from a World- System Perspective." Sociological Perspectives", No. 29.
- Skocpol, Theda (1977). Wallerstein's World Capitalist System: A Theoretical and Historical Critique, American Journal of Sociology, No. 82.
- Tilly, Charles (1981). As Sociology Meets History. New York: Academic Press.
- Thompson, E.P. (1984). "Consciousness." In R.S. Neale (ed.) History and Class. NY: Blackwell.
- Wallerstein, I. (1967). Africa, the Politics of Independence: An Interpretation of Modern African History: The Politics of Unity An Analysis of a Contemporary Social Movement. New York: Academic Press.
- _____ (1977). The Politics of the World-Economy. The States, the Movements and the Civilizations. Cambridge: Cambridge University Press.

- _____ (1980). The Modern World System, Vol. II: Mercantilism and the Consolidation of the European world Economy, 1600-1750. New York: Academic Press.
- _____ (1984). The Politics of the World-Economy. The States, the Movements and the Civilizations. Cambridge: Cambridge University Press.
- _____ (1989). The Modern World-System, Vol. III: The Second Great Expansion of the Capitalist World-Economy, 1730-1840's. San Diego: Academic Press.
- Zeitlin, M. (1984). The Civil Wars in Chile. NJ: Princeton Univ. Press.

